



{ ۱۷۲ } هان ای کسانی که ایمان آورده اید، بخورید از پاکیزه های آنچه شما را روزی کردیم و مر خدا را سپاس گزارید، اگر چنین هستید که فقط او را می پرستید.

{ ۱۷۳ } همانا خدا حرام نکرده بر شما جز مردار و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا به آن بانگ زده شده. پس، آنکه ناچار شده است، نه ستمگر باشد و نه تجاوز کار؛ پس بر او گناهی نیست. همانا خدا بس آمرزنده مهربان است.

{ ۱۷۴ } راستی آنان که همی پوشند آنچه را که خدا فرو فرستاده از کتاب و بدل می گیرند به آن بهای اندکی را، نمی خورند (جای نمی دهند) در شکم های خود مگر آتش را؛ و خدا سخن نمی گوید با آنان روز رستاخیز و پاک و برومند نمی کند آن ها را و برای آنان عذابی بس درد آور است.

{ ۱۷۵ } آن ها کسانی اند که گمراهی را به عوض هدایت خریدند و عذاب را به عوض آموزش. پس، چه بردارند بر آتش!

{ ۱۷۶ } این به سبب آن است که خدا کتاب را به حق فرو فرستاده. و همانا کسانی که در کتاب اختلاف آوردند در جدایی بس دوری هستند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَن أَضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٧٣﴾

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿١٧٥﴾

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾



{ ۱۷۷ } فرزانه‌گی^۱ آن نیست که روی خود را سوی مشرق و مغرب گردانید؛ ولی فرزانه‌گی از آن کسانی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب و پیمبران ایمان آورده‌اند و مال را، بر دوستی‌اش، به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان راه و درخواست‌کنندگان و درباره‌گردن‌ها رساننده و نماز را به پا داشته و زکات را داده‌اند؛ همان وفاکنندگان به پیمان خود چون پیمان بستند و بردباران در سختی‌های سهمگین و در زیان و رنجوری و هنگام گیر و دار جنگ. اینانند کسانی که راست گفتند و این‌ها هستند همان پرواگیران.

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

شرح لغات

شکر: قدرشناسی نعمت، تکریم ولی نعمت، قیام به حق و صرف آن در راه مورد نظر.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

أَهْلٌ (به تشدید، ماضی مجهول از اهلال): فریاد نامی که هنگام ذبح بلند می‌شود؛ اولین فریاد دیدن و نشان دادن هلال؛ اولین فریاد طفل پس از ولادت؛ بانگ تکبیر محرم؛ از «هَلْ» (به تشدید): فریاد خوشحالی و بشارت، ریزش شدید باران، ظهور هلال، حرکت زبان از تشنگی.

۱. حجة الاسلام کوشا یادآوری کرده‌اند که: «بر» به معنای فرزانه‌گی نیست بلکه به معنای نیکی است. فرزانه یعنی بسیار دانا و اصل آن (به زبان کردی) «فَرَه زانا» است یعنی بسیار دانا. ضمناً حکمت هم به معنای فرزانه‌گی نیست بلکه به معنای سنجیده‌کار، استوارکار و درستکار است، لیکن مؤلف برای «بر» با توضیحات قرآن، معانی گسترده‌ای قائل است که مفهوم «فرزانه‌گی» - و نه معنای لغوی آن - را هم در بر می‌گیرد.



باغ (باغی، فاعلِ بغی): پی جویی و طلب بیش از حد، سرپیچی از حق، به ستم چیره شدن، زناکاری.

عاد (عادی، فاعلِ عدا): تندروی، تجاوز، برگشت از قصد، ستمگری.

بطون (جمع بطن، مقابل ظهر): درون، شکم، زمین گود و ناهموار، تیره‌ای از قبیله.

شقاق: جدایی پس از ائتلاف؛ اتخاذ عقیده یا راهی که جداکننده است؛ در برابر هم ایستادن؛ از «شَقَّ»: در هم شکستن، پراکنده ساختن، برکسی سخت‌گرفتن، گرفتارش کردن، زمین را شکافتن.

البرّ: نیکی سرشار، راستی، فرزاندگی؛ (به فتح باء) مقابل بحر: بیابان وسیع؛ (به ضم): گندم.

رقاب (جمع رقبه): تیبانِ گردن، بندی، برده، اسیر.

بأساء (جمع بُؤس، به ضم با): سختی، سختی جنگ، بینوایی؛ بَأَس (به فتح با): گیر و دار جنگ.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ». پس از آن ندای عام «یا ایها الناس» و امر به خوردن آنچه از زمین فرامی آید (كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ)، با دو وصف حلالاً طیباً، که تغذیه طبیعی و همگانی را شناساند، و نهی از پیروی گام‌های شیطانی، که انحراف از این مقیاس و شناخت است: (وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتُ الشَّيْطَانِ)، خطاب و امرِ ارشادی این آیه متوجه به متصفان به ایمانی است که در پرتو و رهبری آیین، حدود حلال و طیب را شناخته و باید روزی خود را از طیبات برگزینند. «مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» به جای «مِمَّا فِي الْأَرْضِ حلالاً طیباً» که در آن آیه ذکر شد. «مِن طَيِّبَاتِ»، و فعل و نسبت‌های فاعلی و مفعولی رَزَقْنَاكُمْ، انتخاب و حدوث خاصی را می‌رساند: گزیده از طیباتی که به ارادهٔ تکوینی و تشریحی، روزی مخصوص شما اهل ایمان ساختیم، آن چنان روزی‌ای که با مزاج جسمی و روحی شما سازگار



باشد؛ چنان که روزی هر موجود زنده راقی تر^۱ گزیده تر است.»

کسانی که با تحول روحی ناشی از ایمان، دارای ذوق و مزاج خاصی شده‌اند و حدود حلال و حرام برای آنان تبیین و ترسیم شده، در این جهت نباید مانند عامه «الناس» مخاطب به نهی «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» واقع شوند، [بلکه باید] به آنان خطاب به امر شود: «وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ». اینان باید پیوسته و با هر روزی چشم به ولی نعمت داشته و سپاسگزار او و فرمانبر خواست او باشند. فعل مشروط «كُنْتُمْ» جایگزینی و تکوین کامل، و تقدیم ضمیر «إِيَّاهُ» حصر را می‌رساند: اگر آن گونه گشته‌اید که فقط خدا را می‌پرستید. این شرط راجع به امر «كُلُوا»، یا هر دو امر «كُلُوا وَاشْكُرُوا» است. بنا بر مفهوم ظاهر آیه، کسانی که درباره حلال و حرام از غیر خدا پیروی کنند، همان را می‌پرستند و این شرک در مرتبه تشریح و قانون‌گذاری است.

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ». به دلیل دیگر محرّمات حیوانی که در شریعت اسلام آمده، «انّما» ناظر به حصر نسبی است، تا آنچه در آیین اهل کتاب حرام شده تثبیت شود و آنچه حلال گشته تحریم گردد. از این نظر، مفهوم مخالف ندارد تا غیر این‌ها، مانند گوشت سباع و حشرات، حلال باشد.

حکمت تحریم این مواد را باید در آثار روحی و اخلاقی یا جسمی آن‌ها بررسی کرد. چرا نباید پذیرفت که نسوج بدنی هر گونه حیوانی ترکیب خاصی دارد که ناشی از خلیقات و غرایز بارزی است که در اصل تکوین آن مکمون بوده است، آن چنان که اعضا و جوارح هر حیوانی مظهر غرایز اصلی آن است، و نیز هر گونه غذای حیوانی یا گیاهی و نوع ترکیبات آن‌ها اثر خاصی در تکوین و ترکیب نسوج بدنی و



خلقی انسان دارد که پدیده‌ای قابل تحول در همه جهات است، و مجموع این آثار زمینه چگونگی اخلاق و اندیشه را فراهم می‌سازد. این گونه آثار روانی عمیق‌تر و خطرتر از آثاری است که نوع تغذیه در جهازات و اعضا و بهداشت بدنی دارد. گوشت درندگان، خوی درندگی را تهییج و تقویت می‌کند. گوشت خوک، بیش از این و بیش از کرم خاصی که به نام «تریشین» دارد، در تهییج شهوات ببیند (بی غیرتی) تأثیر دارد.

میته، حیوانی است که بدون ذبح و به مرگ طبیعی، یا به سبب بیماری، مرده است. به هر حال وسیله دفاعی یا گلوبول‌های سفید آن از میان می‌رود و کشتزار مساعدی برای تغذیه و رشد انواع بیماری است و همچنین خونی که از بدن حیوان خارج شده باشد.

«مَا أَهْلٌ بِهِ لغيرِ اللَّهِ»، کنایه از روش مشرکان است که حیواناتی را برای تقرب به خدایان و بتان خود، قربانی می‌کردند و هنگام ذبح آن‌ها بانگ نیایش و شادی بلند می‌کردند. شاید «أهل به»، کنایه از اولین بانگی باشد که هنگام ذبح از ذبیحه برمی‌آید. حرمت این گونه ذبیحه برای حفظ حریم توحید است. این آیات، نخستین آیات احکام اصلی است که راجع به احتیاجات اولی انسان و زمینه تکوین و پرورش قوای خلقی و روحی او است. شریعتی که هدفش تربیت و تکمیل انسان است باید مواد صالح تغذیه را بشناساند و درباره آن حکم کند: **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُم...**

«فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». **فَمَنْ اضْطُرَّ** تفریع متضمن استثنا از محرمات، و استثنای «غیر باغ و لا عادی» تحدید مورد اضطرار است، زیرا حال گرسنگی و فشار آن چه بسا از خوردن به مقدار سدرمق و تأمین جان میگذراند، «باغ»، کسی است که به هوای خود و بیش از حد طلب کند، چون اصل معنای لغوی «بغی»، طلب بی بند و بدون مراعات است و گویا معانی دیگر از

فروع این معنی است. «عاد»، متجاوز از حدّ و قانون است. بنابراین، «غَيْرَ بَاغٍ»، تحدید اضطرار و پیش از آن است: آنکه در طلب مطلوب بی باکی ننموده و خود را دچار اضطرار (ناچاری) در خوردن این محرّمات نکرده باشد. «عاد»، تحدید مقدار خوردن و پس از اضطرار است: آنکه بیش از اندازه رفع اضطرار نخورد.

تفسیر «باغ» به کسی که بر امام عادل خروج کند، مؤید همین معنا و بیان مصداق آن است، نه معنای مطابقی آن؛ زیرا آیه در مقام بیان حکم سیاسی نیست و خروج بر امام هم مجوّز خودکشی از گرسنگی نیست، و اگر چنین کسی در حال اضطرار از گوشت حرام نخورد، گناه دیگری مرتکب می شود مگر آنکه راه و روشش چنان باشد که او را به اضطرار بکشاند، که همان معنای «بغی» است. کسی که با این شرایط ناچار از خوردن آن محرّمات شد، گناهی بر او نیست: «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ»، چون تشخیص اضطرار مجوز و مراعات شرایط آن، بسی دشوار است.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»: ضمیر «به» راجع به «ما انزل الله» یا کتمان مفهوم از «يَكْتُمُونَ وَيَسْتُرُونَ» متضمن معنای «یبیعون» است: «ما انزل الله» یا کتمان آن را، چون مشتریان بازاری، در برابر بهایی اندک می فروشند. آیه ۱۵۹، پس از بیان راهنماها و شعایر خدایی [که] راجع به کتمان کنندگان بیّنات و هدایت بود، این آیه پس از بیان اصول حلال و حرام تغذیه، راجع به کتمان کتاب (احکام مکتوب و ضروری) و معاملاتی است که روی آن انجام می گیرد. اینان، چون وسائط ابلاغ آیین اند، باید آن را چنان که از جانب خدا نازل شده اعلام کنند. پس اگر به انگیزه هواهای خود، که جلب هواهای عوام و متنفذین است، آن را ناگفته بگذارند یا تحریف کنند، کتمان کرده اند. این ها، جز رضایت خدا و سعادت خلق، هرچه از این معامله به دست آورند ثَمَنٌ قَلِيلٌ است.



«اولئک»، خبر «إِنَّ الَّذِينَ» و مبین راز درونی و واقعی آنهاست: این بزرگ منشاها، که به عنوان دین، حدود حلال و حرام را کتمان می‌کنند و مردم را متحیر و منحرف می‌سازند، چون خود کانون هواها هستند و دین را حرفه و کالای زندگی خود ساخته‌اند و با این روش انحرافی، فطرتشان خاموش و درونشان تیره و دوزخی گردیده، هرچه در این معامله خطیر بیندوزند و بخورند، مایه ذخیره و هیمة چنین دوزخی خواهد شد: «مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ». قید و ظرف «فِي بُطُونِهِمْ» و جمع آن، چنین انبار عمیق و درونی و تو در توی دوزخی را می‌نمایاند.

«وَلَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ!» اینان که شریعت و کتاب نازل شده و صعود دهنده را کتمان می‌کنند و دگرگون می‌نمایند و به خود و هواهای خود می‌گیرند و روی خود و خلق را از سخن خدا می‌گردانند، در روز قیامت، که حجاب‌ها و موانع از میان می‌رود، خداوند با آنها روی سخن ندارد، و هر کس روی به سوی خدا و سخن حق و خدایی دارد، از آنها روی می‌گرداند؛ و چون قابلیت رشد و تزکیه روحیشان تباه گشته، خداوندی که هر مستعدی را پاک می‌سازد و رشد می‌دهد، آنها را تزکیه نمی‌کند و به سوی پستی‌شان می‌برد: «لَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ... وَلَا يُزَكِّيهِمْ»، و عذابی بس جان‌گداز دارند: «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». این‌ها با علم و اختیار ضلالت را به جای هدایت و عذاب را به جای مغفرت گرفتند و مبدل کردند. با چه قدرتی عذاب گناهان خود و دیگران را تحمل می‌کنند: «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ!»^۱

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ». ذلک، به مجموع عواقب سنگین و عذاب‌های کتمان اشاره دارد که

۱. «ما أصبر» بر وزن «ما أفعل» تعجب است نه استفهام، لذا «با چه قدرتی...» برای بیان تعجب است.

شگفت آور و برای مردمی به دور از باور است. این آیه رازی را بیان می‌کند تا شاید چنین عواقب و آثار به ذهن‌ها نزدیک شود و باور آورد: این عاقبت‌ها و آثار برای آن است که خداوند کتاب را به حق نازل کرده، و حق، نمودار واقعیت ثابت و اراده خداوند است و گرایش به آن، گرایش به نظام هستی است؛ پس اگر حق کتمان یا تحریف شود، حقوق خلق، که مورد عنایت خاص پروردگار است، دگرگون شده و راه تکامل بسته می‌گردد، و این، اصل و ریشه هر دگرگونی و گناه و عذاب است. و نیز حق و عمل به آن نیز منشأ هماهنگی قوای نفسانی و اجتماعی با نظام برتر است؛ همان که زمین و آسمان‌ها و پدیده‌ها را بر پا و هماهنگ نگه داشته [است]. پس اگر با تحریف و کتمان در کتاب که زبان حق است، اختلاف راه یافت، انسان از خود و افراد از اجتماع، جدا می‌شود و همه با هم در این جهان هماهنگ، ناهماهنگ و جدا جدا می‌گردند: «إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ». خلاصه این آیات به صورت قیاس برهانی^۱ چنین است: کتاب به حق نازل شده؛ کتمان کتاب، کتمان حق است؛ پس کتمان حق منشأ ناهماهنگی‌ها و جدایی‌ها و در نتیجه، دوزخ‌ها و محرومیت‌ها می‌گردد... صدق الله العظیم!

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». معنای «بر»، آن چنان که از موارد استعمال و تعریفات آن برمی‌آید؛ فرزاندگی و نیکی افزاینده و دامنه دار، و بیش از معنای احسان یا خیر یا تقواست.

«البر»، باید اشاره به آن مقام برتری باشد که پیروان ادیان با تربیت دینی و همه انسان‌ها به جاذبه فطری می‌جویند؛ همان خوی عالی که انسان را از تنگنای زندگی می‌رهاند و چشم انداز بینشش را بیشتر و برتر می‌آورد، آن گونه که انسان ره‌نورد می‌خواهد خود را از دره‌های تنگ و دامنه‌های کوه بالاتر برد و جلو چشمش باز و

۱. قیاس برهانی استدلال به وسیله دو مقدمه یکی به نام صغرا و دیگری به نام کبرا و نتیجه‌گیری است.



بازتر شود. آن «بر» که مقام مطلوب و مورد نظر ادیان است، به این محدود نمی شود که روی به مشرق آورید یا مغرب. جوش و خروشی که اهل کتاب، پس از تحوّل قبله، از خود نشان می دادند و اصل قبله را هدف نهایی آیین می نمایانند، در تفکر نومسلمانان اثر گذارده بود. این آیه، پس از حکم تحوّل قبله و اسرار آن و بیان بعضی احکام و در مقدمه احکام، دیگر مسلمانان را مخاطب ساخته و هشیار می کند تا چون دیگران دچار اشتباه نشوند و قبله و دیگر احکام و شعارها را مقصود و هدف اصلی نپندارند و بدانند که این ها همه وسیله و مقدمه ای برای تربیت عالی انسان است؛ آن چنان که آماده کردن خاک و بذر و نهال، وسیله تربیت درخت و بوته، و همه برای فراهم ساختن میوه و گل است: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ».

«وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ». حمل شخصی بر صفت، یعنی ذکر «مَنْ آمَنَ» به جای الباء یا ذوالبر، برای نمایاندن صورت محقق و نمونه تربیت عالی است تا به آسانی شناخته و پیروی شوند؛ آن چنان که قرآن نمونه های عینی و جامع این تربیت را در شخصیت رسول اکرم ﷺ و بسیاری از پیروانش به وضوح ارائه داد. در مکتب های پیمبران گذشته، این نمونه بسیار اندک بود. فلاسفه و اخلاقیون کمتر از تعریف ها و تصویرهای ذهنی گذشته و نمونه های عینی ساخته اند، زیرا انسان، که از قوا و استعداد های به هم پیوسته و پیچیده ترکیب یافته، باید با تعالیمی نافذ و تربیتی عمیق و هماهنگ، و ایجاد محیط مناسب و تضمین شده، مواهبش بالا آید و شخصیت برترش رشد و تکوین یابد. نخست، نیروی عقل و تفکر از مراتب تصور شخص و تصدیق استدلالی بگذرد و به مبادی برتر که همان ایمان است، گرایش پیدا کند: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ». ایمان به خدا که نیرومندترین تحول و تحرک عقلی و منشأ آزادی از هر گونه معبود و همساخته، و



خروج از ظلمات علل و اسباب و اظلال و رسیدن به امنیت پایدار است. «وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ»، ایمان به روز دیگر و برتر است، تا بینش آدمی از محدوده و نماهای روز و
زمان و مکان و جهان به سوی آفاق دورتر بگذرد و بقای خود و اعمال و رابطه
مقدمات را با نتایج باقی و ظهور آثار را دریابد.

«والملائكة»، ایمان به فرشتگان، نفوذ دید از ظواهر دیوارهای جهان محسوس به
سوی نیروهای مدبّر و متصرف و الهام بخشان و نویسندگان اعمال است. با این گونه
دید، جهانی پر از خروش و حرکت نمایان می شود و انسان خود را در میان امواج
آثار و تأثیرات جهان و انعکاس تدبیرها و اندیشه‌ها و اعمال خود و دیگر می‌نگرد.
«والكتاب»، ایمان به اصول هدایت و احکام است، تا هرچه بیشتر آن را بشناسد و
عمل کند. مفرد آمدن «الكتاب» مبین وحدت نوعی همه کتب آسمانی است که با
پیشرفت زمان تفصیل یافته و سپس ختم شده است.

«وَالنَّبِيِّنَ»، ایمان به مردان معصومی [است] که دریافت کنندگان وحی و کتاب‌اند
تا آن را در زمین بنمایانند و به اجرا درآورند. ایمان به این پنج اصل مرتبط و مترتب،
نیرومندترین محرک عقل فطری است: ایمان به خدا و صفات علیای او، ایمان به
یوم الآخر و این دو، ایمان به ملائکه و کتاب و نبیین است.

«وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَ
السَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ». ضمیر «حبه» راجع به خدا یا مال است. این گونه دل‌کنند و
آزاد شدن از محبت مال از لوازم ایمان به خدا و دیگر اصول ایمانی است. مال، که در
انسان ریشه و جاذبه نیرومندی دارد، جز با جاذبه شدید ایمان، دل از آن برکنده نمی
شود و از میان علاقه‌ها و پیچیدگی‌های آن سر بیرون نمی‌آورد تا شخصیت محدود
را باز و به سوی دیگران بگسترانند: از «ذوی القربی» (خویشان نزدیک) تا
«والمساکین» (یتیمان بی سرپرست)، که در زندگی و با استعدادهای خفته خود



درمانده شده‌اند، «و ابن السبیل»، که از وطن و محل اولی خود بیرون آمده برای آنکه با وطن وسیع‌تر که همه زمین است ارتباط یابند و آشنا شوند و از این جهت، فرزندِ راه شده‌اند، تا «و السائلین»، که در جستجوی راه زندگی برآمده و هنوز راهی نیافته‌اند، و نه گدایان حرفه‌ای، «فی الرقاب» که آزادکردن گردن‌هایی [است] که خداوند آزاد و راستشان آفریده و نظامات و ازگون بشری آن‌ها را خم کرده و به بند کشیده است.

«وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ». تعاون همگانی و اتیان مال، از شعاع خویشاوندی تا هرچه دور و دورتر، محیطی برای روابط قلبی و هماهنگی عمومی فراهم می‌سازد، تا همه یکدل و یک جهت به صف درآیند و برای خدا قیام کنند. این، معنای واقعی اقامه صلاة است؛ وگرنه مردم پراکنده و بینوا و درمانده و به زنجیر کشیده که نسبت به هم کینه‌توزند، چگونه می‌توانند برای اقامه صلاة قیام کنند و هرچه بیشتر صفوف خود را فشرده کنند و گسترش دهند.

پس از اتیان کلی مال و اقامه صلاة، باید گردش مال در چنین اجتماعی به صورت مشخص و مفروضی درآید که همان زکات است: «وَ آتَى الزَّكَاةَ»، تا روابط اقتصادی محکم گردد و افراد از کینه‌توزی و رذایل تزکیه شوند.

«وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا». و الموفون، عطف به «مَنْ آمَنَ...» است. وصف ایمان و اتیان مال و اقامه صلاة و ایتاء زکات به صورت افعال ماضی آمده تا نمونه‌های محقق را در حدوث و دوام این افعال بنمایاند. «والموفون»، که به هیئت اسم و جمع آمده، پس از آن افعال، تکوین و ثبات این وصف را می‌رساند: در شعاع ایمان پیشرفته و اتیان مال و اقامه صلاة و فرض زکات، و شکل یافتن روابط معنوی و مادی، صفت وفای به عهد و قراردادهای تکوین می‌شود و رومی آید.



صفت وفای به عهد، نمودار تعالی روحی و قدرت اراده و شخصیت محکم افراد و روابط اجتماع است و عهد مضاف «عهدهم»، که بسته شده «إِذَا عَاهَدُوا»، شامل هر عهدی می‌شود که پذیرفته و بسته شده باشد، چه احکام الهی [باشد] و [چه] پیمان‌ها و قراردادهایی که بین افراد و محکومان و حکام انجام می‌گیرد.

«وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ». نصب «الصَّابِرِينَ»، به جای رفع (الصابرون)، عنایت به این وصف بارز را می‌رساند، صبری که محصول آن، ایمان و گذشت از مال و وفای به عهد است، نه از فقدان درک و احساس و هدف یا ناتوانی و زبونی. با صورتگرفتن اجتماع از این گونه مردان، که خود هدف و رسالتی را اعلام می‌دارد، و جوشش و حرکتی رخ می‌نماید، تضادها و برخوردها روی می‌آورد و رنج‌ها و سختی‌ها برای نگهداری یا پیشبرد آن آغاز می‌گردد و چهرهٔ مردان بردبار در سختی‌ها و ضربه‌ها آشکار می‌شود: «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ»، باز قدرت صبرشان افزایش می‌یابد و به میدان‌های سخت جنگ کشانده می‌شوند: «وَحِينَ الْبَأْسِ».

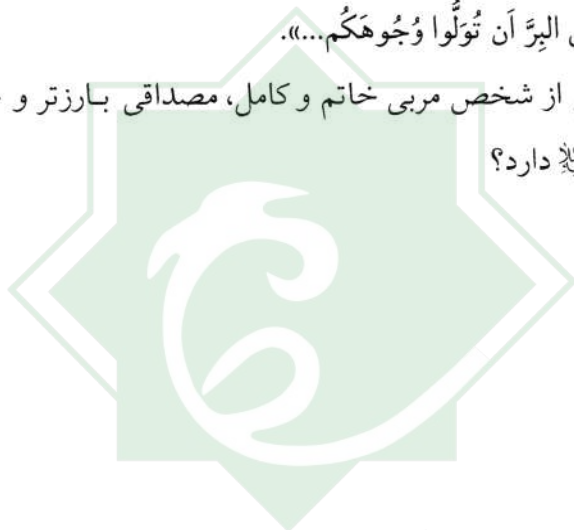
«أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». اشاره «اولئک»، و تقدّم آن، بر تعظیم حصری، و فعل «صدقوا»، بر حدوث دلالت دارد: همین‌ها هستند که گفتار و رفتارشان و اخلاق و اندیشه و ایمانشان همه با هم راست آمده و هر یک نمودار دیگری است. تکرار «اولئک» و ضمیر مقدّم و بارز «هم» و وصف اسمی «المتقون»، [بیانگر] مقام خاص و ثابت این ابرار است: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّنَ﴾^۱، تقوایی که ایمان و عقل بر هواها و انگیزه‌های پست حاکمیت کامل داشته باشد و اعمال خیر و اجرای حق آسان صورت گیرد.

۱. «نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در «علیین» است»، المطففین (۸۳)، ۱۸.



این آیه نمونه جامع و کامل تربیتی را نشان می‌دهد که [در آن] عقل به مرتبه ایمان رسیده و ایمان منشأ انفاق و اقامه صلاة و دادن زکات شده و در ایمان و این اعمال، خوی وفای به عهد و صبر در مصایب تکوین یافته تا انسانی موزون و راست و متقی پدید آورد. تربیت، به هر معنا و به هر صورتی جز این باشد، ناقص و یک جانبه و ناهماهنگ است. احکام و شرایع آسمانی مقدمه یا وسیله پرورش چنین انسانی است: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ...».

آیا این آیه، پس از شخص مربی خاتم و کامل، مصداقی بارزتر و جامع‌تر از امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دارد؟



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»